

حق مداری و تکلیف مداری، دو مفهوم فرهنگی هستند.

۴ حق مداری (با حقوقی اشتباه نشود) و تکلیف مداری بخشی از فرهنگ‌اند و از سنخ فقه نیستند. جامعه‌ای که تکلیف‌مدار است در استیفای حقوق خود، ضعیف و مسامحه‌کارانه، عمل می‌کند اما جوامع حق‌مدار، مدام در پی مطالبه حقوق خود هستند و به تکالیف، در ذیل همین معنا پایبند هستند (در جوامع حق‌مدار، اخلاق، در معرض خطر قرار می‌گیرد و در جوامع تکلیف‌مدار، زمینه ظهور استبداد فراهم می‌شود و البته از همین روزن، اخلاق هم زیان می‌بیند)

۴ حال اگر یک جامعه، تکلیف‌مدار باشد به همه آنچه در کار بیان و ایفا حقوق مدنی و شخصی اوست، کم‌توجه می‌شود. فقه، قوانین، قرآن و سنت را تکلیف‌مدار خوانش می‌کند. این جامعه جهان را تکلیف‌مدارانه فهم می‌کند.

۴ حق‌مداران، بعکس تکلیف‌مداران، جهان را حق‌مدارانه می‌بینند و پیوسته، چشم‌شان در پی حقوق‌شان و استیفای آن است. آنچه را که درباره تکالیف‌شان می‌گوید، از مرکز توجه، خارج می‌کنند و وجوه حق‌مدارانه پدیده‌ها را برجسته می‌کنند. تکالیف را به حوزه فردی و حداقلی فرومی‌کاهند. مگر اینکه پای مطالبه‌ی دیگران در میان باشد.

۴ حال سخن و پرسش اینجاست که آیا فقه، با کدام رویکرد سازگارتر و از کدام رویگردان تر است؟ آیا محور فقه، بیان تکالیف مکلف است یا حق و تکلیف او؟

۴ پاسخ این است که فقه ما، به حقوق و تکالیف، هر دو توجه دارد. در متن فقه ما، تکالیف و حقوق شدیداً به هم پیوسته و جدانشدنی هستند. بلکه مسلمانان در برابر خداوند تماماً مکلف‌اند و حقی را برای خود نمی‌بینند (مگر آنچه خدای بر خود واجب کرده است) اما افراد در برابر یکدیگر، همواره در یک نظام حق و تکلیف متکافی قرار دارند. بنابراین اگر کسی بگوید فقه ما ذاتاً و تماماً تکلیف‌مدار است؛ سخن درستی نگفته است.

۴ پس مشکل کجاست؟ چرا جوامع اسلامی، میان حق‌مداری و تکلیف‌مداری سرگردانند؟ چرا حق‌مداری‌های مدنی را از اسلام الهام نمی‌گیرند؟ و چرا رویکردهای حق‌مدارانه و مدنی رنگ و بوی غربی به خود می‌گیرد؟

۴ مشکل اینجاست که فرهنگ و نگرش مسلمان در مورد حق و تکلیف، متعادل نیست. سوء برداشتها و سوء تقریرها از اسلام، تکلیف‌مداری را بیشتر از حق‌مداری در جوامع اسلامی گسترده است. در تاریخ سیاسی مسلمین، نظام خلیفه‌گری و اطاعت بی‌چون و چرا از اولی‌الامر یا پادشاه و خود را محکوم به «رعیت بودن» دیدن و بی‌سواد و استبدادزدگی، جوامع اسلامی را بیمار کرده است. نتیجه این بیماری ناهوشیاری جمعی مدنی و شهروندی و بین‌المللی و نتیجتاً ذلت درونی و بیرونی است. در جوامع تکلیف‌مدار، مردمسالاری هم اسباب غارت می‌شود.

۴ پیرو این مشکل، مشکل دیگری رخ می‌نماید و آن اینکه نسیم حق‌مداری در چنین جوامعی از جانب دین نمی‌وزد و معمولاً روشنفکر مآب‌های غرب‌زده هستند که با عناوین آزادی، دموکراسی، حق شهروندی، شورامداری، گفتگومداری، حقوق بشر، حقوق زنان و... می‌خواهند ملل اسلامی را از زنجیر افکار پریشان (اسلام) برهانند! و راه توسعه را بکشایند.

۴ به عنوان نمونه، جامعه افغانستان، برای ورود به عرصه حق‌مداری و دنیای جدید، گاه بشدت سکولار و دنیاگروانه عمل می‌کند. زنان در افغانستان شدیداً پوشیده و زندانی بودند. کتک می‌خوردند و حق و حقوقی نداشتند. امروز گویی جامعه می‌خواهد تقاص گذشته را بگیرد، چنان در این مسیر افراط می‌کند که انسان متحیر می‌شود. در مصر و سایر کشورهای عربی نیز این امواج سر برآورده است.

۴ ایران، اما شاهد اتفاق مبارک و نیکویی است. معارف و فقه اسلامی، حق و تکلیف را بخوبی ملاحظه کرده‌اند. اگر چه پیوسته باید آن را مرمت و تصفیه و روزآمد کرد. روحیه حق‌مداری فرهنگی و توجه به حقوق انسانی در ایران به گونه‌ای در حال رشد است. اگر چه هنوز به بلوغ و پختگی نرسیده است. مردمی که حق‌مدار نباشند، حتماً حق خود را ضایع می‌کنند و دست ناکثان را برای ربودن حقوق‌شان باز می‌گذارند.

۴ وظیفه نخبگان دینی چیست؟

۴ نخبگان دینی در برخی کنش‌ها خوب عمل کرده‌اند. مثلاً مردم را به شرکت فعال در انتخابات دعوت می‌کنند و تلاش می‌کنند که مردم در کنار توجه به تکالیف، حقوق خود را هم مطالبه کنند. مسئله ظلم‌ستیزی نیز در فرهنگ ما نهادینه شده است.

۴ اما در برخی موارد هم شاهد قصور و تقصیریم. مثلاً اینک زنان زیادی در جامعه با ساعت کاری زیاد، حق‌الزحمه بسیار کمی می‌گیرند، کودکان کار، فقرا و نادرهای حاشیه‌نشین و کسانی که صدایشان به جایی نمی‌رسد، مورد توجه کافی خطباء و نخبگان خیراندیش نیستند. گیر و گرفت‌های کم یا زیاد در آزادی بیان، یا ضعف در فرهنگ حق‌مداری و مکلف کردن دولتمردان به شفاف‌سازی از جمله بخش‌های کمتر کار شده است.

حمید رجایی

پاییز 96